

دکتر محمود شفیعی

نظری باجمال از لحاظ سبک و دستور زبان

در دیوان استاد جمال‌الدین اصفهانی

نکته‌های دستوری، برخی کلمه‌ها، پاره‌ای از ترکیبها، ترکیبات عربی و آیات قرآنی.

تجزیه و تحلیل نکات شعری و پژوهشهای دستوری در اشعار استاد جمال‌الدین اصفهانی که در شماره پیش‌ارمغان بچاپ رسید مورد توجه فضلا و نکته‌بینان واقع گردیده و در ضمن سپاسگزاری از دانشمند محقق آقای دکتر شفیعی خواسته‌اند تا حدود امکان بتحقیقات خود ادامه دهند. لازم‌یادآوری است که کلیات دیوان استاد جمال‌الدین در سال ۱۳۲۰ شمسی بتصحیح و حواشی استاد فقید وحید دستگردی در تهران بچاپ رسید و از آن پس تنها نسخه‌ایکه مورد استفاده اهل فضل و ادب بوده منحصر بهمان نسخه میباشد. (ارمغان)

-۲-

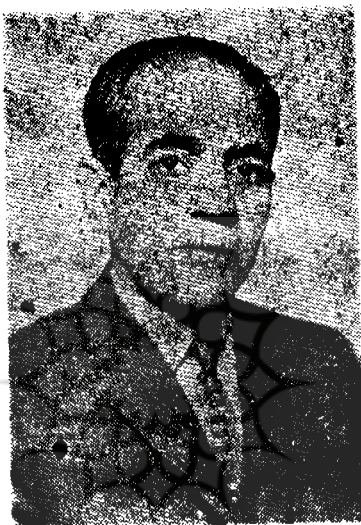
۶۶ - حذف مضاف :

فلك بهر زمین بوست زاختر سرنگون افتد

ملك از بهر (بوسیدن) انگشت چون گردون اوفتان خیزد

## ۶۷ - اختلاف زمان در فعل :

گرمجسم (گرددی) رای تو چون خور شید سرخ  
 عقل فرق آن نکردی (نکردی) کاین کدام است آن کدام  
 نمود (نماید) مرکز غمرا سوی عدم حرکت  
 چو یسافت قبه خضرا نورد دور سکون (در قیامت)



## ۶۸ - ماندستی (شرطی) بجای مانده بودی :

تو آن شمسی که گردوز را بجای دیده‌ای، ور نه  
 بدین يك چشمه خورشید (ماندستی) فلك اعور !

## ۶۹ - جز که بجای جز (که زاید) :

نه (جز که) تیغ کسی بی سبب شودم جیوس  
 نه (جز که) غنچه کسی به گنه شودم سجون  
 (جز که) بر او اسم بزرگی ، دروغ  
 (جز که) بر او نام مروت ، حرام

همه زوال پذیرند ( جز که ) ذات خدای

قدیم و قسادر و حی و مقدر و بیچون

۷۰ - خواهی و خواه در بی تفاوتی امر :

مرا صنیع نوداند جهان و هر که دراوست

کنون تودانی (خواهی) بخوان و (خواه) بران

۷۱ - حذف کسره اضافه در ضمیر مضاف :

در حضرتی که مشک نیارد زدن نفس

(من)، سوخته جگر چه نهم اندر این میان؟ (۱)

۷۲ - الف ندبه :

(دردا) و (حسرتا) که تورفتی بزیر خاک!

تاچند بیت گفتم و این بود خودممین (۲)

۷۳ - ای شادی در تحسین یعنی شادا ، خوشا :

جز سیم ، نسیم او نبوید ای (شادی) آنکه سیم دارد!

۷۴ - ازچنین = چنین (وتاکیدات چنین و گونه) :

چه سنگین دلی (کز) چنین (گونه) مارا جگر می خوری و نگویی نشاید!

۷۵ - تخفیف فعل با حرفی یا حرکتی :

بل (بهل) تا همه خون شوددل، ازغم

تسا از پی تو همی چه بوید ؟

ورچه ما خود بسلامی نرزم (نیرزم)

گر بسازی (۳) چه زیانت ساشد ؟

از رخت گل چنم (چینم) و شعبده هادانم کرد  
 وز لیت می خورم و هر بده ما آغازم (۴)  
 اگر مجسم بودی جلال تو به مثل  
 نگنجدی (نگنجیدی) به مکان و زمان در از تعظیم

۷۶ - هریک چند = هر چند يك بار :

(هریک) چند در آی از در من چند دشنام بده گرم و بدو (۵)

۷۷ - وجه وصفی :

بامدادان ، پگاه ، (خواب زده) آمد آن دلبر (شراب زاده)

و قافیه های دیگر این غزل مانند آب زده و شتاب زده .

۷۸ - تخفیف با حذف تشدید :

ای زلف و رخت چو صبح و چون مشک در پرده دریدن و (غمازی)

۷۹ - چه مان آوردی = بر ما چه آوردی یا برای ما چه آوردی :

سرکشی باز گرفتی بر دست (۶) من نگویم که (چه مان) آوردی!

۸۰ - پرهیز در معنی متعدی (پرهیزاندن) :

شیرین سخنانی است دلاویز او را یارب تو ز چشم بد (پرهیز) او را

۸۱ - یاء نکره (بی معنی وحدت) :

يك شب بمراد دل کسی شاد نزیست کو باغم دل نشد دگر (روزی) بیست

۸۲ - « مر » در مسندالیه :

تیره تر از پار (مر) امسال وی بدتر از امروز (مر) فردای او (۷)

۸۳ - نیزهم (تاکید ادات) :

ناچیز گشته‌ام ز حقارت بدان صفت

کاندر وجود خویش مرا (نیزهم) شکمی است!

۸۴ - مانده نیست = نمازده است :

گر زندگی است مانده بیابم مراد خویشم

ور (مانده‌نیست) مرگ مرا عذرخواه‌بس!

۸۵ - حذف جواب صله یا جزای شرط یا فعل بقرینه :

المنة لله که بدیدیم بکامت

احیای تو دلشاد و بداندیش (بعالی) ...

ای تن تو نگشتی از جفا سیر هنوز؟

ای دیده شوخ این همه دیدی تو و (هم) ...

من خود از نیکان نیم بساری مرا

میتواند داشت زین بهتر (ولیک) ...

۸۶ - گری ، امر گریستن (بی باء تأکید) :

دیده همی‌گریید و گو خون‌گری علوم چند بدو گفتم و فرمان نبرد!

۸۷ - اسم صوت مرکب :

همه صحن میدان زشم‌شیر و از تیر (ترنگان‌رنگ) و (چقاچق) گرفته (۸)

۸۸ - فعل با ضمائر مفعولی :

زاول زچه بی سوابق خدمت (بودیم) بدان کرامت‌ارزانی (۹)

وانگه زچه بی شوائب تهمت (ماندیم) در این مقام حیرانی (۱۰)

## ۸۹ - هستی بجای بودی :

از کمال منصب توست آفرینشها تمام  
ورنه (هستی) آفرینش بی تو همچون ابری

## ۹۰ - مصدر مرکب مرخم :

دشمن جاه تو در حبس ابد ماند چنان  
که ( برون آمد ) نتواند چون سایه زچاه

## ۹۱ - هست بجای است در مقابله با نیست :

چو نان شده ام که گر مرا بینی  
شبهت فندت که این فلانی (هست)؟

## ۹۲ - کم مخفف که ام ، که مرا :

دل می کند این ، من از که نالم ؟ (کم) دشمن از اندرون خانه است!  
گفتم بدهی بوسه آخر من مسکین را؟ گفתי که دهم ، آری تا (کم) دهنی باشد

## ۹۳ - اینچنین ها - در محل موصوف جمع :

دگر باره با مات بیگانگی است مکن (کاینچنین) ها نه فرزانی است!

## ب - برخی از کلمه ها :

## ۱ - کلمه بدون تخفیف :

همخانه نزد او ( آب ) نرسد جز به جوش و جنگ

بیگانه نزد او نشود جز به (آشنا) (۱۱)

عقل در سودای جاه او ز خود بیگانه شد

و هم در دریای علمش (آشناور) (۱۱) میشود

لیکن نتواند از سرشک من الا که ره (شناه) (۱۱) برگیرد

گوهر از لفظانو دزدیم و فروشیم بتو  
 کاب دریا بهمه حال (بدریاب) (دریا) شود  
 بروز بدرو شب قدر و صبح رستاخیز  
 بنفخ صور و سر (پول) (پل) و کفه میزان ...

## ۲ - آب بمعنی آبرو :

گردون، که بنده تو بود ، ( آب ) من بریخت  
 من هم زبندگانم ، از او بازخر مرا  
 ۳ - مشدد آوردن کلمه بضرورت وزن ، خاصه در کلمه های دو حرفی :  
 هر چند خواجگان خراسان بیک مدیح دادند بدره شان صلت (وزر شان) عطا

## ۴ - وا بمعنی با یا باز :

چو کشتی امید ما بساحل بدو (وا) خورد ناگه موج دریا  
 ورنه از چشم همه عالم بیفتد چون سها  
 گر شبی خود را بر خورشید روشن (وا) دهد  
 همچنین : وا گوید ، وافکن ، واده ، وانکنی و جز اینها .

## ۵ - ترنگ - اسم صوت : گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

برداشت زخم گرز گرانش بیک ( ترنگ )  
 از بالش درنگ ، سرکوه پر خواب (۱۲)

## ۶ - ارمغانی و نهانی بجای ارمغان و نهان ( تأکیدات نسبت ) :

بعقل و نقل من این ( ارمغانی ) آوردم  
 که لب او نشناستند جز اولوالالباب  
 صبح چون از عالم غیب آید ، اولدم زدن  
 مژده فتح برسم ( ارمغانی ) میدهد ا

گَر روی چومه زمن (نهانی) نکنی

وان بوالعجیبی ها که تودانی نکنی ...

۷ - بودن در معنی شدن :

محمد ، ای سره مرد، آب خواه و دست بشوی

که روی فضل سیه گشت و کار جود بیود (۱۳)

۸ - کردن بمعنی ساختن و بوجود آوردن :

گرگ را آرزوی دایگی میش (کند) گرش انصاف تو در طبع مقرر گردد!

۹ - کلمه وای اگر مضاف الیه داشته باشد لازم الاضافه بنظر می رسد :

آتش خشم تو گر شعله بیالا بکشد

(وای) طاوس فلک گرنه سمندر گردد !

زبس که غارت کردند، (وای) دست و دلت

اگر نخواهند از کان و بحر استحلال !

(وای) آن کو در هنر سعیی ببرد

وای آن مسکین، حقیقت، (وای) او (۱۴)

(وای) تو کت خون من در گردن است

ورنه ما را نیک و بد هم در گذشت !

همچنین وای من و شاهد های دیگر .

۱۰ - بوی بمعنی امید و انتظار - چنان بمعنی چون :

بر (بوی) شفاعت نومانده است ابلیس ، (چنان) امیدواری !

۱۱ - خردگی = خرده گیری - عقل و خرد :

بی (خردگی) است نا امید در عهد چو تو بزرگواری !



چرخ بی (خردگی) اگر کرده است عذرها گفت ، از آن پشیمان شد  
 بی (خردگی) مدار اگر مورکی ضعیف  
 پای ملخ بسوی سلیمان همی برد !

### ۱۲ - گو بمعنی ولو - در بی اعتنایی بامری :

تو ایمنی از حدوث (گو) باش عالم همه خشک یسا همه تر !  
 توقارغی از وجود (گو) شر بطحا همه سنگ یسا همه زر !  
 گویندکز زبانم کج باش (گو) زبان چون هست در معانی و در لفظ استوا  
 بدخواه تو هر که هست (گو) باش بالله که کم از سگی است، کهدانی (۱۵)

(دنباله دارد)

- ۱ - با این حذف مضاف‌الیه بصورت بدل در می آید . ۲ - یعنی بهمین اندازه تمام شد (زندگی تو) . ۳ - حذف مفعول (باما) . ۴ - صرف فعل آغازیدن.
- ۵ - این بیت متأسفانه در سطحی نازل است . ۶ - بردست گرفتن یعنی آماده و مهیا شدن ، پیشه کردن . ۷ - با حذف رابطه (فعل) در هر دو مصراع .
- ۸ - ترنگاترنگ و چکچاک در شاهنامه فردوسی هم آمده است ، ۹ - یعنی داشتی مرا یا کردی بمن . ۱۰ - یعنی گذاشتی مرا - ماندن در معنی گذاشتن ورها کردن.
- ۱۱ - مخفف آنها شنا و شناوراست . ۱۲ - یعنی سر پر ز خواب کوه - تقدیم
- مضاف‌الیه بر صفت در سخن فردوسی وسعدی هم نظیر دارد . ۱۳ - یعنی کار وجود شد ، گذشت ، تمام گردید . ۱۴ - همه قافیه های این قصیده دلیل لزوم اضافه است.
- ۱۵ - کهدانی با یای نسبت .